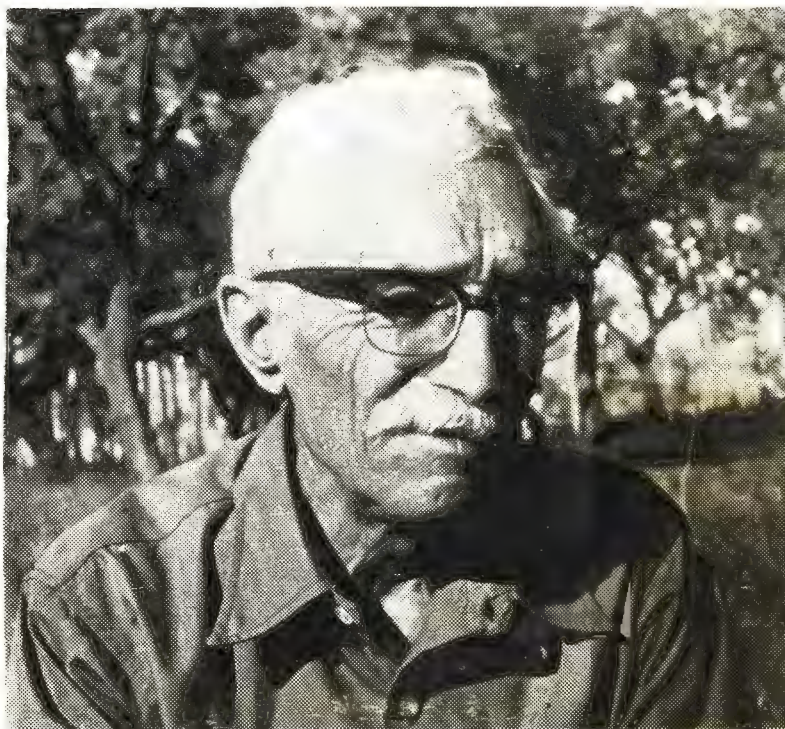


دید از نوآوری های حبیب سا

ح. صدیق



۷۹۵
۸۲۰

۱۱

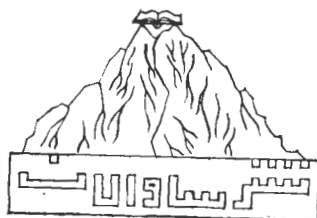
منتشر می شود :

پلخانوف / ع تبریزی

۱- هنر و مردم

رحیم شریف مهر

۲- علم مقدس



تبریز - خیابان کوروش بازار چهی کتاب (ساختمان علمیه) کتاب ساوالان

شماره ثبت ۵۷۶ - ۳۷/۳/۷

قیمت ۲۰ ریال

دیدنی از نوآوری‌های

حبیب ساهر

اسکن شد

ح - صدیق

دیدنی از نو آوریهای حبیب ساهر

نشر ساوالان - تبریز خیابان کوروش کبیر بازار چهی کتاب (پاساژ علمیه)

* دیدی از نو آوری های حبیب ساهر

* ح - صدیق

* حروفچین : محمد حسین پرکار خطیبی

* چاپ اول : بهار ۲۵۳۷

* چاپ سعدی (تبریز)

* حق چاپ محفوظ

منتقدان مترقی ادبیات معاصر آذری ، « حبیب ساهر » دایکی
از درخشان ترین چهره های شعر امروز آذربایجان می شناسند . وی
در دو مجموعه شعر با ارزش « لیریک شعرلر » و « کوشن »
که در سالهای اخیر در تهران چاپ کرده ، به بلندترین ذروهی شعر
معاصر آذری عروج کرده است .

در باره ی اشعار آذری ساهر خیلی بحث شده است : در آذربایجان
شودوی ، ترکیه ، امریکا و ایران * . ولی تاکنون مطلب قابل ملاحظه یی
در مورد آثار فارسی وی به چشم نخورده است .

* از آن میان :

- ۱ - پروفیسور « حمید آراسلی » و دیگران ، در « معاصر
آذربایجان ادبیاتی تاریخی » ،
- ۲ - « حسین مهدی » و « ق . جاها نی » ، در مقالات خود
چاپ باکو ،
- ۳ - دکتر « شوکر » و « ائلچین » ، در مقالات خود چاپ
آنکارا ،

روانشاد بانو « دکتر برنجیان » در

، *Histoyg af Azvbagiamian Litevatuve*

- ۵ - آقای « محمدعلی فرزانه » و دیگران ، در « مهد آزادی
ویژه ی حبیب ساهر » ، چاپ تبریز ۱۳۴۷ .

به جز سه جزوه « شقایق » ، « افسانه های شب » و « سایه »
که به هنگام جنگ جهانی دوم چاپ شده اند ، دو مجموعه ی با ارزش
« اساطیر » و « اشعار برگزیده » و مجموعه ی حاضر نیز حاوی برخی
از آثار فارسی این شاعر پر احساس آذربایجان است .

به عنوان خواننده‌ی بی، من در این گفتار کوتاه خواهم کوشید
تأثرات خود را از مطالعه‌ی این مجموعه‌ها به زبان آورم :
ساهر خود اشعار فارسی‌ش را از آزمون‌های دوران اولی شاعریش
به قلم می آورد ، با تصریح اینکه در ایران از پیشگامان « شعر دنیوی »
سرا و نجات دهندگان شعر فارسی از باطنیت و « درویش مآبی * »
و بعدها از ستایشگران مؤمن شاعران نوپرداز و انسان‌های پیشرو و
برجسته‌ی فارسی زبان بوده است .

برای بهتر شکافته شدن مطلب ، باید نظر خود را به زمانی
که ساهر دست به آزمون شعری یعنی سرودن شعر به زبان فارسی

زده است، معطوف داریم: حدودنیم قرن پیش، دوران «دسپوتیسم» و اختناق در شرق نزدیک که ادبیات با مشتی بدآموزی‌های صوفیانه آلوده شده بود و محتویش جز تبلیغ اعتراض از دنیا و خلق، گوشه گیری، ناتوانی و عجز انسان و بی تعلقی در حیات، خیالپردازی و نقش بر آب دانستن آرزوهای انسانی، و نیز نیایش و ستایش و تعلق و مدحی و گاه نیز نصایح و اندرزهایی و تدریس اخلاقیات مکاتب قرون وسطایی شرق و دانش‌های «اسکولاستیک اسلامی» چیزی نبوده است.

شاعر این دوره در جوانی به «کسب کمال» می‌پرداخت و در پیری «به منطق گویا، مدیح سرای حضرت» می‌شده و هدف از شعر را چنین توجیه می‌کرده که:

مرا نبود اندر حریم قربش داه
وسيله کردم در حق خویش مدح و ثنا
هنوز که ز مدحش چنانکه قصد نیست
دهم به نظم دری صدهزار زیب و بها.

- دیوان نثار تبریزی، ص ۱۱ -

تا به رغم حسود، «شمول رحمت حضرت» سبب شود که شاعر نیز همانند «بسی کسان که به برک و نوارسیده‌اند» آبی زیر پوشش برود.

ساهر در چنین دوره‌یی به فعالیت ادبی پرداخت، که شعر فارسی را از چنگال کاخ و خانقاه نجات دهد. جالب است پیش از تلاطمات فرهنگی و ادبی در ایران، وی در چهره‌ی شاعری «ساتیرست» به شاعران خادم کاخ و خانقاه خطاب می‌کند:

نخست قافیه‌ها را به دشته کش، زان پس
به ساز شعر پریشان ز روی عشق و هوس
نویس فی‌المثل از من، چمن به دفتر خویش
و یا یریش نویس و حشیش و کیش و سریش
.....

چو شاعران سلف، با تصنع و اغراق
گاهی زچرخ بگو که زانفس و آفاق
زدنج و محنت مردم همیشه غافل شو
ز حق کناره بگیر و مرید غافل شو
همیشه کهنه پرست و مدیحه گو می‌باش
که پایدار بماند هماده کاسه و آتش!

کار شاعر در آغاز به شعر، ستایش و پرستش جمال و کمال انسان و ترنم زیبایی‌های طبیعی سرزمینش آذربایجان است:
وصف سایه‌ی صبح که سحرگاهان بر روی آب می‌افتد، فرش سبز رنگی که نو بهار از پای لاجوردی شط تا به پای کوه می‌گسترده،

شبى كه سوسكى مىان برگ درختان به پرده‌ى اسرار ترانده‌ها از دلدادگى مى‌سرايد ، صدای زمزمه آسای كشتزاران در آن دقيقه كه خورشيد به سوى باختر مى‌خرامد ، سخن از خيمه زدن بر سر چشمه‌ى آب زلال، از تازگى و دلبرى عهدشباب، از لرزش كبودهاى زمرد برميان پرده‌ى زربفت مغرب ، از باغ محبتى كه براى دلبرش آراسته و در آن با محنت و رنج سبزه و گل به هم آورده و چون طاق كبود بر سرش سايبان ساخته و

در « ليريسم » ساهر ، جز وصف زن و طبيعت و ترنم محبت دنيوى و عشق ملموس و بيزارى از « فئاتيسم » و نيز باطنيت ، چيزى نـمى-توان يافت . زيبايى انسان و طبيعت با همدهى حقايق و صور واقعى و اصيل خود در خميرخانه‌ى خيال ساهر شكلى بديع ، جاندار و جذاب مى يابد . شايد اين طبيعت گرآيى شاعر غذاى خود را از حيات خانوادگى او ، از چادر نشيني پدرش، از كوه‌هاى پربرف و چمنزارهاى سرسبز آذربايجان كسب كرده است . از داستان‌هاى مادر سپاه گيسوى خمارين چشم خويش « كه از ايل بايات بود و شب‌ها قصه مى گفت » الهام گرفته است .

شاعر در شعر غنايى فارسى خويش به حوادث و حقايق زندگى به نيروى تخیل ، رمانتيكانه بال مى‌بخشد و به پرواز در مى‌آورد و در عين حال با پرداختن به حيات و طبيعت و اخذ قوت و الهام از آن ، نردبانى مى‌آفريند براى بالا رفتن و صعود به مقام « شاعر خلق » در آثارى كه به زبان مادريش سروده و مى‌سرايد .

قهرمان اصلی لیرسم فارسی ساهر « زن » است که تا حدش گفت
آوری جاندار، واقعی و ملموس تصویر شده است :

جامه برکن زتن ای ماهرخ زرتین مو !
دور افکنده و با عشوه بیا در بر من
جسم عریان تو زیباست چو اندام ونوس
در صدف چند شوی ای در شهوار نهان !

شاعر ، زن را که محبت دنیوی بدو ارزانی داشته است ، خدای
شعر و غزل و ستاره ی زیبای آسمان هنرمی داند و برخاک نشینانی که
از بتان عطر آگین بی نصیبند و به نور شمع ، زار و نثرندمی نشینند
و برای « یار خیالی و آسمانی ! » ترانه می خوانند ؛ دل می سوزاند
و صریح و قاطع می گوید که : اگر جهان بی زن بود ، چون گسور
سیاهی مخوف می گردید و زمانه به مراد هنر نمی چرخید ، که :

« زن » است منبع الهام شاعران جهان
به نغمه رنگ زند « او » به شعر بخشد جان .

* * * *

این ستایشگر زیبایی و کمال، وقتی در مسیر اندیشه‌های تابناک
عصر ما می‌افتد، همانگونه که پیشتر از دنیای مبتذل و منفذ تنگ
چشمی نثارها و فطرت‌ها با گشاده رویی به در آمده بود، این بار نیز
در جهان مجر دو محدود « تغزل » محبوس نمی‌شود. چرا که برای او، که
می‌خواست « بیانگر دردها و محنت‌های ایل خویش باشد »، زندانی
تنگ و تاریک جلوه می‌کند. شاعر به هنگامی که :

داهی به صبح روشن آینده باز شد

چشم و زبان شاعر گوینده باز شد ،

در دل آینده‌ها، غیر رنگ خود و جز نقش هوس‌های کران،

نقش دیگری نیز می‌بیند .

ساهر با این شناخت ، دل خویش را از زندان زلف یارها
 می سازد و برای مردم زحمت کش و رنجبر دهات وطن خویش سرود
 می سازد . با جسارت به خود حق می دهد که به عنوان يك انسان
 « وارد جامعه » شود . چرا که در تعیین طالع خویش ، خود را ، فقط خود
 را محق می شناسد . سخن از در بدری ها به میان آورده و پایمردان
 به راه مؤمن را ، آواز می دهد .

دیگر راهی که ساهر می باید بیساید ، شناخته و معلوم است
 دیگر وظیفه ی او تنها وصف زن و طبیعت نیست . اگر به تعبیر « ق.
 جاهانی » منتقد معاصر آذربایجان بگوییم : « اینک او شعر خود را
 در خدمت فرزندان وطن در می آورد و حیات پر مشقت و محنت
 بار مردم محروم وطنش را لمس می کند . »

این راه جدید لیرسم او دور است ، اما در کنار وی واحه یی
 چون رویای دلپسند بشکفته است ، راهی است که رهنمایش نورما هتابست
 و در افق خویش سراب را خاموش و محو خواهد کرد :

ای راه پر مصیبت و پر دنج بازگو

از داستان مردم بدبخت مستمند

.....

ای راه ! قافله مان می کند عبود ؟

یا آخرین صدای درای شبانگه است ؟

ای راه کاروان بنگر واحد شد پدید

خاموش ساز در افقت آن سراب دا

راهی است که اگر با قلب پراز عشق و امل در سراغ چشمه‌ی
 آب حیات سپرده شود، به مانند بوستان، سبز و پرفروغ خواهد بود.
 چرا که این جز « رازندگی » نیست و راه‌زندگی در هر نشیب و پر تگاهی
 ژرف و مرکبار دارد و در هر فراز منظره‌ی نغز و دلپسند .
 ساهر وقتی این مسیر جدید را می‌یابد، دیگر غزل خویش را به
 روی مخمرین گلزار قالی‌ها نمی‌لغزاند، از نقوش دلربای آنها مفتون
 نمی‌شود. بلکه این بار وقتی گل مخمل را بر روی قالی می‌بیند، فریاد
 بر می‌دارد:

ترا در کادگاه سرد مرطوب

کدامین دست کرده این چنین خوب ؟

.....

تو هرگز روی محرومان نبینی

گلی از باغ مسکینان نچینی

.....

تو نور حسرتی در چشم محروم

توای منسوج چین ، ای دیبه‌ی دوم ! ...

و دست به سرودن و پروردن حماسه‌های بلند و بازگو کردن
 میهنهای این محرومان و ساکنان کارگاههای مرطوب می‌زند : داستان

کنیزی که پدرش را بر سر آب کشتند و خانه اش را از سر کینه بگشتند
و خودش را به سرا پرده ی سلطان بردند - اشعار بر گزیده ص ۱۴ -
داستان « نار کیله » ی آذربایجانی که به گرمای هجیر ، به قصر امیر
که همه با کاشی سبزینه بیاراسته اند و آب در حوض رخامی ش چون
کلاب می غلتد ، بنشسته و در حسرت گذشته ی خویش است که بر
خانه ی چوبی بر آغوش شوی جوانش غنوده بود و اکنون آلت ملعبه ی
برده فروشان گشته است - اشعار بر گزیده ص ۱۸ - .

* * * *



ساهر به معنای واقعی کلمه شاعری ست میهن پرست و مردمدوست. در اشعاری که پس از حوادث متعاقب جنگ جهانی دوم سروده است، حسرتی دردناک در دوری از دیار خویش و آهی جانکاه در ماتم وطن لمس می شود. شاعر در سوگنامه های خود باغمی بزرگ از آشفته شدن صدای خویشتن، از زوزه ی گرگان مرده خوار، که زمانی به کوه افتاده بود؛ و از تار و مار گشتن گلبنی که به دست خویش کاشته بود، از سوز برف و سرمای آذرماه، از خشکیده شدن چشمه سارها، از کوچ مرغکان از صحن دلپذیر گلستان خود و سترده شدن جای پایش به دست باد ستمگر و خشک دی سخن می راند.

در دیار غریب اشک بر گونه می سایید، کوهها، دهات، چشمه سارها و آبشارهای وطنش را به یاد می آورد. و از بی رونقی «لاله»

و از خرابی « قله » ناله می کند ، تابش ماه از سوی « سرخاب » و
وزش نسیم را از طرف « سهند » یاد می کند و می گوید !

خوشبخت آنکس است که در جنگ تور را

جان داده و ، ندیده غم و ماتم وطن . . .

وی همیشه از « علت پنهان » ، از « غم و درد نهان » فالان است ..
در دیار غربت مویه می کند ، فریاد بر می دارد ، از مصایب و محنت های
طاقت فرسای خود صحبت می کند که خواننده را در برابر بیداد و
خیره رویی بیگانه به خشم و نفرت وامی دارد . در جایی خطاب به
اجنبی می گوید :

گر دتم از دیار خودم ، لیک کلمک من

برکوه و بر چمن ز هوس دنگ ها بزد

در زیر سقف کلبه غمگین (نجبر

شوم چو باد صبح بدل چنگها بزد

.....

گر دتم از دیار خود باز جان من

اندر هوای صاف وطن بال و پر زند

این نشان می دهد که مویه گری و سخن از محن و مصایب به

یکسو ، شاعر همیشه امیدوار و استوار است . با شهامت و نفرت و
انزجار خطاب به بیگانه‌ی ستمگر که او را به جبر و زور به دست
غربت و اسپرده و خورشیدش را به دست عزرائیل سرخین بال مغرب
داده است ، می گوید :

نه معبد کهنه چنگ می زند بر دل
نه خانه‌های پراز ذرق و برق و آینه دار ،
نه توچه‌های پراز خاک و کوی و برزن نو
نه بقعه‌های گلی
سایه‌های بید و پند

.....

زبامهای گلی دودهای پیچنده
ز پشت پنجره‌های شکسته نور چراغ
حکایتی به من بیدل حزین گویند
نظیر قصه‌ی من

.....

درخت سنجد اگر گل کند به راه گذر
به یاد من فکند ناگهان بهار مرا
به یاد آورد آن کوههای سبز و کبود ،
دیار مرا

خشم ساهر وقتی به اوج و شدت می رسد که می بیند « شب
تیره و غول سیاهی » اجازه نمی دهد که انسان « قدحی از بادهی هستی
گیرد » و او را « تشنه لب و یویه کنان دردل گرمای تموز » به منزل
شومی ، به « سورگون گاهی » رهنمون می شود . و گرد از جامه
نیفشانده و سیر نادیده رخ یاز ، بند و سلسله ی پایش رامی جنباند که
« هنوز خانه بدوشی ، هنوز دربدری » . این زمان ، خشم ساهر ترس-
انگیز و وحشتناک و برای « شب شوم » مرگ « آوراست .

برای تیرگی شوم چهل دنیا را

تا نود شود از نور حقیقت یکدم

.....

ای ابر تیره از افق شرق پرده گیر

تا تابد از کرانه ی ما نود آفتاب

خشم بر « دیوان دیوانگی و ستم » و دیوان سیاه که بر باغ-
هایی که گل های آن از خون جگر انسان ها سیراب می شود ، پرورش
یافته اند و پشت دیوار قصر خویش از آتش و خون اهریمن دوزخی
ساخته اند و دستیاران آنان که « سرد و بسته رنگ و خنک » اند

و غافل از محنت مردم همه شب به مرده خواری می پردازند و جام
مرصع می گیرند .

* * * * *

دیدن و فهمیدن این واقعیات و حقایق ، ساهر را ادا می کند
که با مهر پدرا نه و انسا ند و ستا نه آ د م ها را آواز دهد برای پی ریزی
بنا ی آرزو های مقدس خویش . در شعری خطاب به «فروغ فرخزاد»
هنگام انتشار نخستین دفتر شعرش می گوید :

کوش تا همراه ما سوی سحر رو آیدیم
آن سرگه که در آن اندوه و دلتنگی نیست ...

در جای دیگر :

در پی هر نو بهاری گر بود فصل خزان ،
آدمی از دل نیفتد

زندگی بی فکر گردد

لاله در گلخانه بهتر می شکوفد ...



شب اگر غمگین و تیره ست

پی ش صبح است زیبا

زندگی زیبا و رنگین

این جهان زینده دنیا است

گر به باغی دهر « سزم » آرد زیان

دو به شبیخون بزنند :

مرد باید دیشوی سزم آورد از بیخ و بینان

دو بهان در دور سازد از گلستان

ساهر از سویی نیز به شاعران دروغین، کاذب، فرصت طلب و ابن الوقت که « یک عمر دم از حکمت و اخلاق می زنند. در محفل دونان صدر نشین می شوند، خانه را به بیگانه ارزان می فروشند که به جای لاله در آن علف هرزه بروید، انجمن می کنند و دیگران را از گلستان می رانند و چون آلپ نگین خیمه بر چرخ می زنند؛ هرز-گان بیگانه پرستی که بر احباب شکست می آورند « نفرت می ورزد و بر آنان - که در شاهکارهای آذری ش نیز مکرر به حسابشان رسیده است. مثلاً در منظومه‌یی که خطاب به « شاعر حیدر بابا » سروده است

اطمینان می‌دهد که شاخ مظالم به جهان غنچه و برنخواهد داد، که
که جرم افسرده مهر منیر نخواهد شد، که دنیای جوان‌پیر نخواهد
گشت. چرا که باور دارد:

هرگز این مشعل

هرگز این مشعل پر نود، گردد خاموش

هرگز این باغ نخشکد ز شره،

باز با ابری و بادی بشود بار آور

به خصوصیات لفظی شعر ساهر که برسیم، صرف نظر از برخی
ناهمواریهای خاص بیان که در کتابت فارسی همه آذربایجانی‌ها کم و
بیش تطاهر می‌کند، زبان شعر او را یکدست، هموار، ساده و بی-
تکلف خواهیم یافت که گاهی عین محاوره است و کلمه‌یی کم‌و زیاد
ندارد:

گل ترنج شگفت و هوا معطرگشت

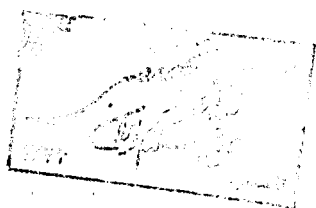
دوباره سادو پرستو به بوستان برگشت

بسان موج نسیم از میان باغ گذشت

کنار دلکش دویا به زیر سد نشست

تصاویرش چنان ماهرانه و استادانه ساخته می‌شوند که بیاک

لحظه در دهن خواننده تجسم می‌یابند !



تا کجا گیسو خشانده

دنگ خورشید سحرگه

در دل شبنم بهمانده

روی سبزه

ژاله‌های سبز و زرین می‌درخشد

چرخ ریسمان بر سر آب روان

می‌خرامد ...

* *

کرجی که شده بر موج خروشنده سواد

از سر موج به دامان یکی موج دگر می‌افتد.

موج سرکش چو یکی اسب کبود است که گاه

روی پای عقبی می‌ایستد !

کرجی که شده بر اسب سواد

می‌جهد بر سر آب ...

* *

می‌دود بر دل آب

باز برگشته زنو

می شود غرق در آب

* * * *

استاد حبیب ساهر با غلا گرفتن و بهره‌وری از گنجینه‌ی ادبیات آذری و تأثیر پذیری از مدنیت بومی آذربایجان، مسیر جدیدی را در شعر فارسی گشوده است. در آغاز گفتار نشان دادیم که او چگونه نزدیک نیم قرن پیش پا از محدوده‌ی تنگ شعر کلاسیک بیرون گذاشت و برای تفهیم عصر گرایی و نو جویی در ادبیات و علی‌الخصوص در ساحه‌ی شعر پیشگام شد و خدمت عظیمی به فرهنگ و ادبیات بومی کرد.

خود به این واقعیت مکرر اشاره می‌کند: در منظومه‌ی «خاطرات» که به زبان آذربایجان سروده، از باروری شعر جدید در خراسان، اصفهان و تهران و از «تقی رفعت» ها و کارهای خود و جز این‌ها سخن به میان می‌آورد. در آثار فارسی‌ش هم به این

نکته بر خورد می کنیم :

نخست من ، زرخ این عجز افسونکار ،

شبانہ پرده گرفتم ، به خلق بنمودم .

نخست من ، بشکستم طلسم عرف قدیم

به سوی عالم زیبا دریچه بگشودم



به سایه ها پردم سایه روشن رنگین ،

که سایه بر رخ شعر کهن فردا افکند.

اگرچه کهنه پرستان گریستند به من ،

ولیک نسل جوان زد به شعر من لبخند

آیا نقش ساهر در نشأت و گسترش شعر معاصر فارسی در چه

حدود است و وی پیرو یا موجد کدام سبک جدید ؟

دیدیم که چگونه استاد ساهر از چارچوبه ی تنگ شعر خانقاهی

پا بیرون نهاد ، اما وزن سنتی عروض را به دور نریخت . تنها در

« اساطیر » ، « اشعار برگزیده » و مجموعه ی « کتاب شعر ساهر ج-

۱ و ۲ » به مقدار اندک شعر نو - در معنای فورم و شکل شعری بر

خورد می کنیم . از سوی دیگر می بینیم که شعر فارسی ساهر از حیث

محتوا شعر نو به معنای واقعی کلمه است و خود پیوسته ستایشگر و

مشوق شاعران نو پرداز و معاصر است .

برخی را عقیده بر این است که شعر فارسی ساهر پلست میان شعر کلاسیک دوران مشروطیت و شعر معاصر نیمایی .
پیش از هر چیز باید توجه به این نکته داشت که ساهر یک شاعر فارسی زبان نیست . در سرزمین خود ، شعر بومی مردم آذربایجان را به اوج کمال رسانده است و منتقدان آذربایجان شوروی و ترکیه او را درخشانترین چهره‌ی شعر آذربایجان ایران می‌دانند و بنابر این شعر فارسی وی هم بیش از هر چیز تحت تأثیر « مکتب ساهر » در شعر آذربایجان قرار دارد . خود گوید :

ساز من گر نفه‌ی دیگر نوازد ، دوستان !

« ساز ترک » است و بسی افسونگر و جانپور است .

این صدا و زمزمه از چشمه سار دیگر است .

« نسل جوان بر شعر او لبخند می‌زند و کهنه پرستان بر او می‌گیرند » و این « ساز ترک » به شوره زار محیط بذری پاشید که اگر چه یک چند ، چون خار خشک بیابان غنچه و بر نداد و لیک کم کم باران بر آن فرو بارید و از بذرش نهالی بارور شکفته گشت :

به شوره زار محیط ارچه بذر من یک چند

چون خار خشک بیابان نداد غنچه دیر

ولیک کم‌کم بادان برآن فرو باید ،
شکفته گشت زبذرم نهال باد آور

ساهر در شعر معاصر فارسی ، با الهام و اخذ قوت از مدنیت
بومی آذری و ادبیات و شعر معاصر آذربایجان ، راه جدیدی گشوده
است که شاعران آذربایجان و شاگردان او و پیروان فارس اشعارش
آن را می‌پیمایند ، دلبسته‌ی او می‌شوند . زبانش را می‌آموزند و
شعرش را ترنم کنان ، این راه را به کمال می‌رسانند :

این راه را باید طی کردن آن چنا
کز کاردوان علم و ادب دور ناشویم .
این نور کز کرانه به راه افشاده است :
راه حیات باشد ، آن راه بسپریم .
بشکسته این طلسم و در آن دخنه‌ها کنیم
در باغ سبز شعر نوین خیمه برز نیم .

ح - صدیق

